

# سفرنامه رضاقلی میرزا

یکی از کارهای پسندیده‌ایکه برخی از دانشمندان و رجال ما به آن دست زده‌اند ، نوشتن سفرنامه و شرح حالات مختلف زندگی خود بوده است. این سفرنامه‌ها اغلب خواندنی است و مستندات تاریخی را شامل می‌باشد زیرا برخی از صاحبان آنها خود شاهد و ناظر یا بازیگر حوادث بوده‌اند و بخصوص آنانکه بدون نظر و غرض دست به قلم برده‌اند خیلی از نکات مبهم تاریخ را روشن ساخته‌اند . شاهد صادق مثال ماسفرنامه ناصر خسرو است که در نه قرن پیش نوشته شده و نویسنده با دیده تیزبین خود همه دیدنیهای که در راه سیروسیاحتش بوده دیده و با قلمی بسیار شیوا آنرا بر رشته تحریر کشیده است .

سفرنامه‌ایکه از این شماره در مجله وحید چاپ میشود متعلق به رضاقلی میرزا فرزند حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس و نوه فتحعلی‌شاه میباشد که با انشائی ساده آنچه را که دیده و در مأموریت‌های خود انجام داده بر رشته تحریر کشیده است و صرف نظر از طرز جمله بندی و رعایت اصول و دستور زبان، دارای مطالب مستند است که بسیار ارزنده و قابل استفاده بنظر رسیده است. این سفرنامه شامل دو قسمت است قسمت اول در ذکر وقایع فوت فتحعلی‌شاه و جانشینان او و محتوی ۱۰۹ صفحه و قسمت دوم شرح مسافرت رضاقلی میرزا به بغداد ، شام ، بیروت و بعضی از کشورهای اروپا است و بیش از دوست صفحه از سفرنامه را شامل شده است . این سفرنامه با «بسم الله الرحمن الرحیم» شروع و با این عبارات خاتمه پذیرفته است: «د بتاریخ یوم شنبه سیزدهم شهر ذی الحجة الحرام سنه ۱۳۲۰ مطابق پارس گیل ترکی بر حسب امر مبارک بندگان حضرت مستطاب اجل اکرم افخم صاحب السیف والقلم آقای معتمد دیوان دام اقباله العالی سفرنامه مرحوم رضاقلی میرزای نایب الایاله ولد مرحوم حسینعلی میرزای فرمانفرما ولد خاقان مغفور فتحعلی‌شاه قاجار طاب ثراه با کمال افتخار بیدابن بنده فقیر ضعیف محمود بن علی نقی شیرازی سمت اختتام پذیرفت والسلام خیر ختام» . (و)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

## ذکر وقایع وفات خاقان مغفور فتحعلی شاه و ادعای سلطنت شاهزادگان ایران در سنه ۱۲۵۰

بعد از ورود موکب خاقانی بدار السلطنه اصفهان سرکار اقدس فرمانفرما را از مملکت فارس احضار سرکار فرمانفرما نیز شرفیاب حضور شهریاری گشته و اینجانب را مأمور به بندر بوشهر فرمودند که در آنجا رفته جمعی فراهم آورده چنانچه حضرت ایشان بطریق تمنا و خواهش ایشانرا مورد التفات فرموده فنعلم المراد والا که مطالبه بقایا فرمایند و بعلمت باقی مالیات ایشانرا نگاهداشته باشند و شاهزاده دیگر مأمور به مملکت فارس کنند . بعد از رجعت و انصراف موکب خاقانی اینجانب جمعیت کرده و آن شاهزاده منصوب را خارج از مملکت نمایم اینجانب نیز تدارک خود را دیده روانه بوشهر گردیده و برادر عزیز حسام الدوله در رکاب فرمانفرما بخاکپای شهریاری مشرف گشته بعد از ورود باصفهان بعلمت یک کرور متجاوز بقایای فارس سرکار فرمانفرما در کشمکش محصلین پادشاهی گرفتار آمده و سرکار شهریاری نیز بعلمت ناخوشی قدیم و در دسینه هر روز بداحوال و در آزار میبودند تا اینکه روز بروز ناخوشی شدت کرده و بنیه مبارک تحلیل رفته آثار موت را خاقان مغفور در ناحیه مبارک خود مشاهده فرمودند . از اینکه مرحمت قلبی را حضرتشان نسبت بسرکار فرمانفرما داشته بتوهم اینکه مبدا در وفات ایشان بسرکار فرمانفرما صدمه وارد شود باقی تنخواه ایرانی را دست آویز کرده محمد تقی میرزای حسام السلطنه را محصل بقایای فارس فرمودند و با اتفاق فرمانفرما روانه فارس و عبدالله خان امین الدوله را پادشاه از سوار و پیاده و چهار عراده توپ در عقب ایشان فرستادند که بعد از ورود به مملکت چنانچه تنخواه باقی را سرکار فرمانفرما در عرض ده روز کارسازی نمودند فیها و الا بسرکار شهریاری عرض شود که موکب همایون خود حرکت کرده باشند و تشریف فرمای شیراز گردند . سرکار فرمانفرما و حسام السلطنه با اتفاق رخصت انصراف از دربار شهریاری یافته متوجه فارس شدند و امین الدوله بسبب تدارک نوکروا بواجب جمعی در خارج شهر اصفهان نقل مکان کرده توقف نمود که بعد روانه شود دوروز بعد از روانه شدن مرحوم فرمانفرما یوم پنجشنبه نوزدهم شهر جمادی الثانی طلوع آفتاب خاقان جنت مکان از حرم بیرون آمده بارعام دادند و در سلام مقرر داشتند تا که ابواب جمعی امین الدوله زود تر روانه گشته جمعی از سرکردگان نوکرا احضار فرموده بلطف مبارک اظهار التفات درباره ایشان میبذول فرمودند قشمریره و آثار لرزه در وجود مبارک ملاحظه کردند بعد از سلام تشریف فرمای اندرون گشته بگرمابه تشریف برده تنویر و تسفیل بعمل آورده بیرون آمدند ، طرف عصر احوال مبارکشان متغیر شده آنجا بهرام خواجهر را مقرر فرمودند که نشسته و بر او تکیه دادند و پای مبارک رادر دامن تاج الدوله گذاشته ساعتی بیحال بودند بعد بتاج الدوله گفتند که روزگار من گذشت

شما هر يك فكر كار خود را کرده باشید و بارهنگ و نباتی طلبیده چند قاشق که میل فرمودند سر را بیالین نهاده روی مبارک را بقبله کرده در نهایت فصاحت بذکر کلمه طیبیه مشغول و بدرود تاج و تخت کرده عالم فانی را وداع و سلطنت باقی را اختیار نمودند .

### ذکر وفات خاقان مرحوم و بردن جنازه او به معصومه قم

بعد از آنکه خاقان مغفور رحلت از سرای فسانی نموده شاهزادگان که در رکاب مستطاب ملتزم بودند قریب بیست نفر از شاهزادگان میبوند ولی شاهزاده که همگی کوچکی او را میکردند و از فرمایش او بیرون نمیرفتند منحصر بعلی نقی میرزای رکن الدوله بود که در حیات خاقان مرحوم صاحب اختیار دار السلطنه قزوین بود . چندی بود که پسر خود را مأمور بحکومت قزوین نموده شب و روز در سفر و حضر در آستان و پیشگاه آنحضرت مقیم و مستقیم بود و دقیقه از التفات حضور محروم نبود در این مقدمه که بجهت حفظ اردو و محارست حرم و خزاین بمشورت اله یار خان آصف الدوله و سایر امانای قاهره و شاهزادگان دارالخلافت تاج سلطنت را بر سر گذاشته نهاره خانه پادشاهی را بطریق سابق کوبیده جمیع شاهزادگان و امراء ایران و اولیای دولت قاهره بدستور خاقان مغفور پروسر فرود آورده امور لشکر و سپاه منظم و منسق گردید در این مصیبت عظمی و واقعه کبری نفس احدی بیرون نیامده سه روز بعد از این مقدمه در اصفهان توقف امین الدوله که وزیر پادشاه و هواخواه دولت فرمانفرما میبود و منظور اینکه او را بدست آورده پایه سلطنت را پاینده دارند امین الدوله که از خارج شهر مأمور به مملکت فارس بود بعد از استماع وفات خاقان مغفور لشکر او متفرق شد اوضاع خود را مغموش دیده از خارج شهر داخل شهر شده و در خانه جناب مقتدائی آقا سید محمد باقر رشتی جمعیتی بمحارست خود فراهم آورد و مستعد و مضبوط نشست ، سیف الدوله شاهزاده که صاحب اختیار اصفهان میبود او نیز از رکن الدوله توهم کرده بطرف بختیاری رفته رکن الدوله و آصف الدوله و سایرین هر قدر کردند که بتوانند امین الدوله را بچنگ آورده میسر نشد روز چهارم بعد از وفات خاقان مغفور مرحوم اردوی سلطانی بقانون حیات خاقانی حرکت کرده از اصفهان و نوبتخانه در جلوسرباز نظام بسته عقب نوبتخانه اهالی حرم عقب سرباز نقش خاقان مرحوم در تخت روان مرصع عقب حرم رکن الدوله و امراء عقب تخت و کشیکچی باشی با سایر شاهزادگان و لشکریان در تیب سواره با آئین هر چه تمامتر بهمین قسم منزل بمنزل طی مسافت کرده تا ورود به معصومه قم نمودند همگی شاهزادگان و امراء قاجار لباس سیاه پوشیده سینه را چاک زده سروپا برهنه خاک بر سر کفشان و گریبان چاک در جلوتخت میآمدند تا روضه مقدسه در مکانیکه در حیات خود خاقان مغفور مقبره بجهت خود معین و سنگ مرمر بسیار خوبی از اشعار در بار خود نقر و حجاری نموده آن گوهر پاک را در آن خاک و توبرت پاک سپرده و روی آنحضرت را نیز بقرت جناب خامس آل عبا حضرت سیدالشهدا علیه السلام که در حیات خود خاقان مغفور بقدر یکصد من تبریز ذخیره کرده و جمع نموده پوشانیدند .

سر دخمه کردند سرخ و کبود توگفتی که خاقان بگیتی نبود

آصف الدوله که از سر کار علی شاه ظل السلطان مخوف بود و همواره هواخواه محمد میرزای پسر نایب السلطنه میبود از تشویش ظل السلطان همراهی بشاهزادگان نگرده در معصومه قم بر سر تربت خاقان مغفور مجاور، ظاهراً بتلاوت قرآن و باطن بفساد کار ظل السلطان مشغول گشته رکن الدوله و سایر شاهزادگان و امراء با جواهر و خزاین و اسباب سلطنت بالتمام وارد دارالخلافه، جمیع جواهر و اسباب سلطنت را برهگذار نثار سرکار ظل السلطان نمودند از مشاهده کوه نور و تاج ماه و نورالعین ظل السلطان ظل سلطنت را در خود مشاهده، لوای سلطنت را بر افروخت و در یوم چهاردهم شهر رجب المرجب ۱۲۵۰ ساعت سعد تعیین نموده بر تخت طاووس نشست، بارعام در داده شاهزادگان دارالخلافه و امراء قاجار و سرکردگان لشکر پادشاهی و نوکر عراقی و مازندرانی جمله بالتمام سر فرود آورده تهنیت سلطنت گفتند و سکه دارالخلافه را با اسم ایشان زدند و خطبه سلطنت را با اسم ایشان خواندند و حضرت ظل السلطان دست سخاوت و بخشش بآن مال فراوان گشاده هر یک از شاهزادگان و امراء و سرکردگان لشکریان را و اهالی طهران را انعام و احسان فراخور حال خود نمود. چنانچه در عرض چهل روز دو کرور از آن دولت خداداد ب مردم داد و دهش نمود، کمال حسن سلوک را درباره شاهزادگان و عیال خاقان جنت مکان و سایر اعیان و اهالی ایران مرعی داشت و کوس سلطنت بنام نامی ایشان بلند آوازه گردید و بهر یک از شاهزادگان و اسباب خاقان جنت مکان اطراف مملکت ایران فرمانفرمایی مرعی داشته نصایح مشفقانه در حفظ سلطنت و رعایت صله رحم که ودیعه پروردگار است مرقوم و بدل جوئی مردم و تربیت سپاه مشغول و خزانه را بیرون ریخته از هر جهت ساز لشکر و سپاه و توپخانه نموده.

### گفتار در ذکر سلطنت محمدشاه :

بعد از فوت خاقان خلد آشیان محمدشاه در تبریز بخدمات محوله بخود مشغول، محمد رضا میرزای شاهزاده که پیوسته در هوای رضای محمدشاه پرواز مینمود از آن واقعه بینه و اسباب خود را در اسفهان سپرده خود بچاپاری چهارده روزه به تبریز رفته و بیسان واقعه را نمود. محمدشاه از عدم رضای اهل آذربایجان و نرسیدن یکسال موجب نوکر و نداشتن دیناری نقد و جواهر، استعانت سلطنت را در خود ندید و هوس این امر را نداشته عاقبت باصرار قایم مقام و ایلیچیان انگریز و روس در دوشنبه هفدهم شهر رجب المرجب ۱۲۵۰ جلوس نموده سکه تبریز را با اسم خود زده و خطبه سلطنت را با اسم خود خواندند. این خبر که به ظل السلطان علیشاه رسید بنا بر عایتی که مهتران را بر کهتران وزیرستانست خواست که ناصحی نزد او فرستاده که او را به نصایح مشفقانه براه آورده خیالات بیهوده را از سر او بیرون کند رکن الدوله متمهد این خدمت شده خلعتی فاخر مشجون بجواهر آلات نفیسه و لالی قیمتی بجهت محمدشاه آراستند و فرمانی در رعایت مهربانی و دلجوئی مشمر

بر نصایح و اندرز نوشته بمضمون اینکه بیهوده اخلال در دولت کردن چه صورت دارد از میان پنجهزار ذریه و احفاد خاقان مغفور لازم است که یکی متقلد امر سلطنت گشته سایر اطاعت او را بجهت حفظ مال و عیال خود کنند اینک باعتبار اجماع شهزادگان و امراء قاجار و سرکردگان لشکر و اکثر اهالی مملکت من ادعاء این امر را کرده و سایر شاهزادگان نیز میباشند که هر یک در این امر از تو اولویت دارند چنانچه تصورات باطله را از خود رفع کرده سر اطاعت را پیش آوری بقانون سابق منصب ولیعهدی و مملکت آذربایجان و خراسان را بتو و اولاد نایب السلطنه مرحوم واگذار نموده دولت خداداد و مملکت اجداد را باهم خواهیم خورد و الا آماده ضرب و جدال باش که اینک لشکر بی پایان بر سر تو خواهم فرستاد و سیصد هزار تومان انعام به رکن الدوله دادند و او را روانه باذربایجان مأمور نموده بعد از ورود رکن الدوله به تبریز ابتداء کمال رعایت را از او منظور داشته بعد با اشاره قائم مقام نواب معزی الیه را با همراهان او در حلقه قراول انداخته که احدی از آنجا خبر بیرون نیاورده و در همان روز بهوای تسخیر دارالخلافه از تبریز حرکت کرده و هفت عراده توپ بی اوضاع و هفت هزار سرباز بی پاره مصحوب خود گردانیده سپاه و لشکر یانش بعلت سفر زمستان وانگهی در مملکت آذربایجان قدرت حرکت از آذر-بایجانرا نداشته متمسک ببعضی از معاذیر شدند قائم مقام بتدایب چند که در حقیقت منظور و رأی پادشاه بر آن بود مبلغ یکصد هزار تومان از ایلیچی انگریز و روس قرض کرده و ایشان را بجهت رد تنخواه استقراض همراه آورده و تنخواه را قرارداد که بعد از ورود بدارالخلافه رد نموده لشکر را حرکت داد و از تبریز حرکت کرده و اردار دیپیل شدند و دو برادر از محمد شاه بود که یکی را بسن نوزده سال و او را خسرو میرزا میگفتند و یکیرا پانزده سال که او را جهانگیر میرزا میگفتند هر دو از یک مادر و مادر ایشان هر دو از اهل آذربایجان بسبب ایلیت بسیار راغب و مایل آند و شاهزاده بودند و میان آند و برادر با محمد شاه چندان الفتی نبود در این وهله که بآرد دیپیل آمد خسرو میرزا که حاکم آرد دیپیل بود و در حسن و کمال عدیل نداشت و حسب الامر خاقان مغفور پهای تخت روس رفته و در آنجا هنرها بظهور رسانیده که تصویر آن را در هر صفت بالفعل جماعت روسیه مثل تصویر پادشاه نقش مینمایند با برادر خود جهانگیر میرزا استقبال نمود و کمال خدمتگزاری را بظهور رسانیدند. محمد شاه بتحریر قائم مقام بیم از آن داشته که چون از اهالی آذربایجان راغب بر این شاهزادگان میباشند مبادا اینهارا بعد از این خیال فسادی بهم رسد بنا بر این شب هنگام آند و جوان بیچاره را احضار و بعد از ملاقات حکم نموده که چشمهای آن نورالعین را بیرون آورده در قلعه آرد دیپیل محبوس نمودند و بجهت حب دنیا قائم مقام بعد از این همه مرحمتهای نایب السلطنه مرحوم چنین ملامتی بزرگ را از خرد و بزرگی بر خود گذاشت و بعد از این معامله متوجه خمسه گردیده در خمسه فتح اله میرزا گزیر از خدمت ندیده سرانقیاد پیش آورد و پس از ورود به زنجان جمیع اسباب و دواب فتح اله میرزا را مصلحت رفت که ضبط شود و آن قلیل

اسباب بعلت نبودن درزنجان مزید بر اسباب سلطنت فرموده از زنجان متوجه قزوین شده و نرسیده بقزوین منوچهر خان گرجی که از جانب خاقان مرحوم بحکومت رشت و گیلان و بمنصب ممتدالدوله ای سرافراز بود با پانصد سوار و پنجاه هزار تومان پیشکش وارد اردوی محمدشاه و ملحق با سباب محمدشاه گردید و مورد الثقات بی اندازه گشت و اله یار خان آصفالدوله که بتزویرو حیل در آستانه معصومه خزیده بود بعد از آنکه از لشکر محمدشاه اطلاع یافت علم را افراشت از حوالی قم و ساوه و توکرو قلمرو و کمره قریب بدو هزار سوار و سرباز فراهم آورده بعد از آنکه از وصول منوچهر خان ملحق باردوی محمد شاه شد از وصول منوچهر خان و آصفالدوله نا تمامی سلطنت تمام گشته و قوتی در امر سلطنت بهم رسید. حرکت خود را تعجیل داده خارج از قزوین نزول نموده نوکر قزوینی دسته بدسته ملحق بار دو میشدند اینخبر که بدار الخلافه و عرض ظل السلطان رسید لشکر خود را سان دیده سی هزار سوار و پیاده بسرداری شاهزاده امام ویردی میرزای کشیکچی باشی شاه مرحوم در مقدمه الجیش با استقبال محمدشاه فرستاد و سهرابخان گرج را نیز با دو هزار سوار و بیست عراده توپ متعاقب سر کشیکچی باشی روانه کرد و کیومرث میرزای ملقب با بوالملوک را با سه هزار جمعیت دیگر متعاقب فرستاد و یک یک آن لشکر و سپاه را بنفسه خود سان دیده و مواجپ سال گذشته را تمام با مواجپ سال آینده بملاوه سواری بیست تومان و پیاده ده تومان انعام بدست خود در دست ایشان گذارده و سرکردگان سپاه را هر یک فراخور احوال اسب و اسلحه و یراق و انعامات فرموده اسبهای توپخانه را هر یک پنجاه تومان ابتیاع کرده با اسبابی بزرگ و تهیه چنین لشکریرا که هرگز در ایران لشکر باین آراستگی مهیا نشده بود سان دیده روانه نمودند و خود ظل السلطان در شهر طهران با جمعی از شاهزادگان دار الخلافه و محمد باقر خان قلعه بیگی برادر آصفالدوله توقف نموده امام ویردی میرزا بمنزل میآمد تا نزدیک بقزوین رسید از اینکه رکنالدوله برادر او در قراول بود هر روز تهدید باو مینمودند که اگر برادر تو با ما کج تابی کند چشمهای تو را خواهیم کند از اینطرف هم رکنالدوله ببرادرش نوشته جات نوشته منع از نزاع و جدال میکرد و ترغیب در خدمت محمد علی شاه مینمود. آن نمک ناشناس مجنون نیز به نوشته جات برادر فریفته شده شب هنگام بدون اطلاع سرکردگان و امیران لشکر ده دوازده هزار سوار برداشته رو باردوی محمدشاه روان و در چادر ایلچی روس پناهند بعد از اطلاع محمدشاه بروصول کشیکچی - باشی لنجی صاحب انگریز توپچی باشی خود را با چهار عراده توپ مأمور کرده لنجی بدون اطلاع چهار عراده توپ را آورد بحوالی اردوی بیصاحب اهل اردو بجهت سردی هوا در دره نزول اجلال نموده لنجی توپ را ساچمه پر کرده بالادست اردو بر سر بلندی استوار نموده و دهن توپ را باهل اردو کرده صبح اهل اردو برخاستند سرهای توپ را روی خود دیده و سردار را ندیده آواز لنج بلند شد که سردار شما دیشب ملحق باردوی ماشده خدمت در اطاعت محمدشاه نمود شما هر یک که سر اطاعت دارید بسم الله شرفیاب خدمت شوید و هر یک هم که بطهران میروید رفته باشید و هر یک هم بخانه خود میروید بروید اگر صدا در آورید و بخواهید نزاع کنید چهار توپ ساچمه را یکدفعه آتش میدهم دیاری از شما باقی نخواهد ماند .

بقیه دارد